عقاید و آراء: چند خاطره از دکتر غلامحسین مصدق

مصدق، غلامحسین

پدرم وقتی به احمدآباد تبعید شد دیگر هیچکس را جز خانواده‏اش ندید.این محرومیت قلبش‏ را شکسته بود.همیشه در حیاط به کنجی که حالت قفس مانندی را داشت می‏نشست.وقتی که سخت‏ ناامید می‏شد،به اتاقش،اتاقی ساده با یک قالیچه و تخت خواب برمی‏گشت.کتاب می‏خواند.اخبار گوش میکرد.وقتی به دیدنش می‏رفتیم از شهر و مملکت و دوستانش می‏پرسید.من مخفیانه نامه‏های‏ دوستانش را به احمدآباد می‏بردم.آنها را می‏خواند.

وقتی سرتیپ مولوی از طرف دولت مأمور کنترل زندگی پدرم بود می‏آمد مرتب می‏گفت شما حق‏ ندارید جواب نامه‏ها را بدهید.زیرا در حبس هستید.اما پدرم در جواب گفت اخلاق و رسم من‏ اینست که خواب پیغام و نامه‏های دوستانم را بدهم.از قدیم هم این عادت را داشتم.خیال نکنید حالا که تنها و محبوس شما هستم جواب آنها را نمی‏نویسم.نه اینطور نیست.شما اگر ناراحت هستید بدون معطلی دستهایم را غل و زنجیر ببندید.زیرا در آنصورت است که دیگر قادر به پاسخ دادن‏ محبتهای دوستان و هموطنانم نخواهم بود.

تنهایی پدرم را با هیچ چیز نمی‏توانستیم عوض کنیم.او به نوه‏اش معصومه دختر من علاقهء شدیدی داشت.برای همین معصومه را زیاد به احمدآباد می‏بردیم تا بلکه او از تنهایی پدر بزرگش‏ قدری بکاهد.

یکروز که به احمدآباد می‏رفتم چند کیلو پرتقال خریدم.پدرم وقتی پرتقالیها را که نسبتا"درشت بود دید گفت اینها را کیلویی چند خریده‏ای؟گفتم دو تومان.فورا خودش را کنار کشید و گفت. من نمی‏خورم،حرام است.بار بعد که به احمدآباد رفتم پرتقال کیلوئی شش ریال برایش خردیم. این‏بار پرتقال‏ها را خورد.

پدرم با اینکه در یک خانوادهء اشرافی بدنیا آمده و در آن محیط بزرگ شده بود اما سادگی در زندگی را بسیار دوست می‏داشت و همیشه سعی می‏کرد ساده باشد و در تمام عمرش واقعا"سربازوار زندگی کرد.

از هشتاد و شش سال عمر چهل سال را در مبارزات و حبس و تبعید گذراند.یکی از مسائل بسیار نارحت کننده‏ای که در زندگیش بوجود آمد کسالت خواهرم بود،زمانی که بزور او را به زندان بیرجند فرستادند خواهرم که شاهد صحنه بود،بر اثر این حادثه دیوانه شد.این موضوع تا آخر عمر باعث‏ ناراحتی عمیق پدرم بود.

پدرم بیش از حد اهل حساب و کتاب بود.فی المثل،هروقت برای انجام مأموریتی سفر می‏کردیم، (منهم همراهش می‏رفتم زیرا پزشک مخصوصش بودم)بمن می‏گفت خرج سفر و هزینهء رفت و برگشت‏ را حساب کن که به صندوق دولت واریز کنم،زیرا بهیچ‏وجه مایل نیستم دولت خرجم را بدهد.یادم‏ هست وقتی به قاهره رفتیم در آنجا طیاره‏ای از ایران برای بازگرداندن ما آمد.مرحوم دکتر فاطمی‏ نزد پدرم آمد و گفت چطور اطمینان کنیم که با این طیاره به وطن بازگردیم،اگر در هوا ما را سر به نیست کردند چه خواهد شد؟پدرم گفت راست می‏گویی.دکتر فاطمی نزد یکی از سران مصر رفت‏ و از او خواست هواپیمایی که امن باشد در اختیار مان بگذارند.مقامات مصر هواپیمایی در اختیارمان‏ گذاشتند.اما پدرم مصرانه پول هواپیما را داد.پدرم از دولت دیناری حقوق نگرفت.

زمانی که مرحوم پدرم در احمدآباد،کسالتی پیدا کرد-از ناحیهء فک-ما مجبور شدیم او را به تهران و بیمارستان نجمیه آوردیم.پس از تشکیل یک کمیسیون پزشکی نظر داده شد به احتمال قوی‏ پدرم به سرطان فک مبتلا شده است،من از دولت وقت تقاضا کردم که اجازه دهند او را.به خارج‏ ببریم.وقتی پدرم از موضوع مطلع شد بسیار عصبانی شد و بمن پرخاش کرد که تو حق چنین تقاضایی‏ را نداشتی.شما اطبا مردم را مسخره کرده‏اید،اگر لیاقت معالجهء بیمار را ندارید،پس چرا طبابت‏ می‏کنید.شما مردم را گول می‏زنید،بیماریم هرچه باشد،باید در اینجا معالجه شوم.با میمانم و یا میمیرم.خون من هیچگاه رنگین‏تر از مردم ایران نیست.اتفاقا"دولت هم اجازه نداد و گفت‏ می‏توانید طبیب از خارج بیاورید،اما دکتر مصدق را نمی‏توانید از کشور خارج کنید.

در وصیتنامهء خود نوشته بود که بهیچ عنوان برایش مجلس ختم و تشییع جنازه گرفته نشود.

ماده تاریخ درگذشت مصدق

آقای عبد العظیم یمینی،اعر و محقق،برای ماده تاریخ درگذشت مصدق عبارت‏ "وفات دکتر مصدق‏"(-1345 شمسی)را یافته است.این نکته از آقای دکتر عبد الکریم گلشنی شنیده شد.

دهخدا و مصدق

در میان اوراق و یادداشتهای جلیل بزرگمهر مربوط به زمان محاکمه‏های دکتر مصدق‏ چند ورق دیدم که معرفی آنها برای نشان دادن روابط معنوی میان مصدق و دهخدا واجب‏ است.دهخدا سعی کرد که دلائل تبرئهء مصدق را از اتهامات منتسبه فراهم سازد. پس مطالبی را که در آن را مفید می‏دانست برای مصدق می‏فرستاد.

سرلشکر آزموده دادستان نظامی که به تصور ناپختهء خود هر راهی را برای خفیف‏ کردن مصدق انتخاب می‏کرد،می‏خواست که اتهام ناموجه و بی اساس بی دینی را نسبت‏ به مصدق در ادعانامه موجه کند.سید حسن تقی‏زاده نقل کرد که سرلشکر مذکور در همین‏ موضوع به او رجوع کرده بود که قول تقی‏زاده را به شهادت بیاورد و تقی‏زاده گفته بود بروید و اگر حرف حسابی دارید بزنید.این حرفها بی معنی است(به مجلهء راهنمای‏ کتاب سال 21 صفحه 582 م مراجعه شود).

نمونهء دیگر یادداشتهائی است از علی اکبر دهخدا که در اختیار سرهنگ جلیل‏ بزرگمهر وکیل دکتر مصدق در دادگاههای نظامی قرار گرفته است.

این یادداشتها در اساس عبارت است از منقولاتی از سورهء النساء در تفسیر ابو الفتوح‏ رازی در چهار ورق که به دستور دهخدا به خط یکی از همکارانش در لغتنامه کتابت شده‏ است.دهخدا ارائه و استشهاد به آنها را در دادگاه،به مصدق توصیه کرده است.

دهخدا در انتهای این اوراق نوشته است:"امیدواریم انشاء الله بعد از صدوبیست‏ سال آقای دادستان را زمین برنیندازد.این چهار صفحه از تفسیر ابو الفتوح رازی سورهء النساء صفحهء 27 و 28 نقل شد.هزار بار قربانت علی اکبر دهخدا."

در پشت ورق چهارم در زمینهء مسؤول بودن(نخست وزیر)و غیر مسئول بودن‏ (شاه)نوشته است:"لایسئل عما یفعل و هم یسئلون.خداوند تبارک و تعالی تنها مسئول افعال خود نیست و غیر او تعالی شأنه هرکس مسئول فعل خود می‏باشد. این آیه از محکمات است و هیچ تأویلی برنمی‏دارد.اگر کسی بگوید من فاعلم ولی‏ مسئول نیستم به صریح این آیه یا دعوی خدائی کرده است و یا ادعای شرکت با الله- تعالی‏".عبارت صریح است که آنرا در اشاره به موضوع مسؤول.نبودن شاه در امور مملکتی برای توجه اعضای دادگاه نوشته شده است،در ذیل همین عبارت به خط دهخدا آمده است:"گذشته را نمی‏توان کشت،گذشته زندهء ابد است."